



## درس تفسیر سوره مبارکه غافر - جلسه ۴

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (۵) وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ (۶) الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۷) رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۸) وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۹)﴾

اصول دین، محور اصلی مباحث در سوره «غافر»

سوره مبارکه «غافر» که گاهی هم به نام سوره «مؤمن» نامیده می‌شود، چون در مکه نازل شد و عناصر محوری سوره مکی اصول دین و خطوط کلی فقه و اخلاق است، جریان توحید و وحی و نبوت، جزء مسائل اصلی این سوره هستند؛ گاهی از توحید شروع می‌کنند و جریان نبوت و معاد را به دنبال آن مطرح می‌کنند و گاهی هم محور اصلی را وحی و نبوت قرار می‌دهند، زیرا جایگاه وحی و نبوت و دین و صراط، بین مبدأ و منتهاست. وقتی مسئله وحی نبوت و دین و صراط مطرح شد، قهراً مبدأ و منتها هم مطرح است.

فرمود مشکل اصلی مشرکان حجاز، گذشته از مسئله شرک و نفی توحید، غرور و خودخواهی و انسان محوری بود؛ این انسان مداری و انسان محوری باعث شد که آنها حتی بُت پرستی را هم براساس میل خودشان انتخاب کنند، کسی به اینها نگفت شما بُت پرست باشید و بُت بتراشید، بلکه اینها برابر میل خود بُت ها را تراشیدند؛ لذا بازگشت بُت پرستی هم به خودپرستی است، چون وقتی هیچ پیامبری، هیچ وحی ای و هیچ راهی از خدای آسمان و زمین و آفریدگار عالم به اینها نرسید که شما بُت ها را بتراشید و بپرستید، در حقیقت خودشان را پرستیدند. این انسان محوری که امروز به صورت «اومانیسم» مطرح است از دیرزمان بود؛ آنها هرچه به نام وحی و اخبار آسمانی به وسیله انبیا اقامه می شد را بر خواسته ها و فکرها و یافته های خودشان می سنجیدند؛ اگر مطابق میل آنها بود قبول می کردند و اگر مطابق میل آنها نبود رد می کردند؛ یعنی قبول و نکول آنها براساس میل اینها بود. اینکه دارد: ﴿فَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ﴾ که اگر وحی و الهام از طرف خدا بیاید، ﴿اَسْتَكْبَرْتُمْ فَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾<sup>۱</sup> همین است؛ منتها آن روزها نام «اومانیسم» و امثال آن نبود، الآن رواج پیدا کرد. آن روز می گفتند انسان هر چه می خواهد حق است و ره آورد انبیا را هم بر خواسته های انسان عرضه می کردند که این می شد میزان! امروز هم همین حرف را می زنند، اینها به جای اینکه سعی کنند خلیفه و جانشین «الله» شوند که باید کار «مستخلف عنه» را انجام دهند و بفهمند، جایگزین «الله» شدند؛ یعنی - معاذ الله - خدایی نیست و اینها به جای خدا نشسته هستند که این جانشینی غیر از جایگزینی است؛ این ﴿اَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلَهَهُ هَوَاهُ﴾<sup>۲</sup> همین است.

۱. سوره بقره، آیه ۸۷.

۲. سوره جائیه، آیه ۲۳.

در این بخش می‌فرماید اینها چند کار کردند: یک سلسله کارهای علمی کردند که مبنای خودشان را تحکیم کنند، یک؛ ره‌آورد وحی را باطل کنند، دو؛ در این کار موفق نشدند ﴿حُجَّتْهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾<sup>۱</sup>؛ «داحض» یعنی باطل و «داحض»؛ یعنی ابطال. «لُيْدِحَضُ بِهِ»؛ یعنی باطل کند؛ اما خدا فرمود: ﴿حُجَّتْهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾، پس در مناظرات علمی موفق نشدند. در مبارزات نظامی سیاسی اجتماعی و مانند آن تلاش و کوشش کردند، ﴿هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ﴾؛ غالب این امت‌ها تلاش و کوشش آنها این بود که رهبران الهی را بگیرند و مؤاخذه کنند و تا بتوانند آنها را از پا دریاورند که این را هم موفق نشدند، برای اینکه فرمود: ﴿فَأَخَذْنَاهُمْ﴾؛ ما آنها را مؤاخذه کردیم و ما آنها را گرفتیم. گاهی خدای سبحان می‌فرماید: ﴿فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ﴾؛ گاهی می‌فرماید: ﴿فَأَخَذَهُمُ أَخَذَةً رَّابِيَةً﴾<sup>۲</sup>؛ گاهی هم درباره فرعون می‌فرماید: ﴿فَأَخَذْنَاهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ﴾<sup>۳</sup> که اینها را جمع کردیم و به دریا ریختیم؛ گاهی هم می‌فرماید که ﴿فَأَخَذْنَاهُمْ﴾؛ گاهی به صورت «متکلم وحده»، گاهی هم به صورت «متکلم مع الغير» به خودشان نسبت می‌دهد و گاهی هم به آن حوادث و رخدادهایی که تحت تدبیر خدای سبحان انجام می‌گیرند نسبت می‌دهند.

فرمود اینها قصد مؤاخذه داشتند، اما ما آنها را اخذ کردیم! به تعبیر زمخشری در کشاف<sup>۴</sup> اسیر را می‌گویند «أخِذ»؛ یعنی مأخوذ شد، چون «أخذ» گاهی با تحقیر و تنبیه و تشدید همراه است، مثل ﴿فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ﴾، ﴿فَأَخَذَهُمُ أَخَذَةً رَّابِيَةً﴾ و مانند آن. «أخذ» گاهی با مهر و عطوفت همراه است، مثل اینکه خدای سبحان صدقات

۱. سوره شوری، آیه ۱۶.

۲. سوره حاقه، آیه ۱۰.

۳. سوره قصص، آیه ۴۰؛ سوره ذاریات، آیه ۴۰.

۴. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص: ۱۵۱؛ «و یقال للأسیر: أخِذ» ﴿فَأَخَذْنَاهُمْ﴾ یعنی أنهم قصدوا أخذه.

رامی پذیرد: ﴿يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ﴾؛<sup>۱</sup> صدقات را ذات اقدس الهی می گیرد و توبه را قبول می کند که آن «أخذ» با عطوفت و مهربانی و قبول همراه است؛ «أخذ» گاهی هم به عنوان یک تعهد متقابل است؛ نظیر «أخذ» میثاق که ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾، جواب آن ﴿قَالُوا بَلَى﴾<sup>۲</sup> است، ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾. پس «أخذ» گاهی از باب «أخذ» میثاق است؛ گاهی به عنوان «أخذ» عاطفی و مهر و وفا است؛ نظیر «أخذ» صدقات است؛ گاهی به عنوان مؤآخذه و گرفتن و گرفتار کردن و امثال آن است که ﴿فَأَخَذْتَهُمْ﴾ این آیه و ﴿فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَابِيَةً﴾ و مانند آن از همین قبیل است. بنابراین تمام کارهایی که منافقان و کفار می کردند یا برای اثبات حقانیت خود بود که موفق نشدند یا برای ابطال رهاورد وحی بود که موفق نشدند یا تلاش و کوشش می کردند که رهبران الهی را بگیرند و آنها را از پا دریاورند که موفق نشدند.

### عدم اختصاصی سنت الهی بر ابطال تفکر اومانیستی به زمان خاص

بعد خدا می فرماید: سنت الهی این است که حق را احیا کند و باطل را «إماته» کند و انبیا را پیروز کند؛ این سنت الهی است که اختصاصی به عصر کنونی ندارد؛ لذا قسمت هایی از تاریخ غیر مدوّن و مدوّن را اشاره کردند و فرمود: اینها جدال کردند برای اینکه آیات الهی را محو کنند و از بین ببرند، و همین کار گروه ها و اقوام قبل از اسلام هم بود، ﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ﴾؛ قوم عاد، قوم ثمود و امثال آنها هم سعی می کردند که حرف انبیا را تکذیب کنند، چرا تکذیب می کردند؟ برای اینکه اینها اندیشه های باطلی داشتند، یک؛ این را میزان قرار می دادند، دو؛ حرف انبیای الهی را با این میزان می سنجیدند، سه؛ چون مطابق نمی دیدند باطل می پنداشتند، چهار؛ این همان فکر «اومانیسم» است و غیر از این که چیز دیگری نیست؛ یعنی انسان مداری، انسان محوری، آنچه انسان می اندیشد همان حق است، آنچه انسان می خواهد همان حق است و آنچه انسان می طلبد همان حق است. اگر آزادی مشئوم و

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۴.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

زشت است، همین است! اگر خودباوری و غرورِ باطل است، همین است! منتها آن روزها این نام و این مکتب شهرتی نداشت و امروز یک نام خاصی پیدا کرده است، وگرنه اینکه فرمود هر وقت ما انبیا را فرستادیم وحی به همراه آنها بود که شما آن را با خواسته‌های خود می‌سنجید، اگر ﴿بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ﴾ بود، ﴿اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾.<sup>۱</sup>

### ناقصی استفاده جبرگرایانه فخر رازی از آیه مورد بحث

جناب فخر رازی در ذیل آیه ﴿كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ﴾ همان حرف‌های مکرر قبلی را که سوء استفاده از آیات است و آنها را بر جبر حمل می‌کند، از این آیه هم آن استفاده را کرده است؛ در این شبهه گاهی فخر رازی از علم باری تعالی کمک می‌گیرد - این توهم و شبهه بارها از فخر رازی شنیده‌اید و جواب مرحوم خواجه را هم ملاحظه فرمودید - فخر رازی می‌گوید: آیا ذات اقدس الهی در ازل می‌دانست که زید فلان کارِ معصیت را انجام می‌دهد یا نمی‌دهد؟ اگر بگوییم در ازل نمی‌دانست، پس - معاذ الله - خدا جاهل است و اگر می‌دانست که زید در فلان وقت این کارها را انجام می‌دهد، پس زید حتماً باید این کارها انجام دهد، وگرنه علم خدا جهل است.<sup>۲</sup> این توهم جبر آمیزی بود که فخر رازی نمود.

جوابی که به او داده شد این است که ذات اقدس الهی در ازل می‌دانست و می‌داند که فلان شخص فلان کار را می‌کند، چه اینکه می‌داند شخص دیگر اطاعت می‌کند؛ اما همان‌طوری که می‌داند فلان معدن در فلان وقت «لعل» می‌شود در بدخشان یا عقیق در یمن<sup>۳</sup> که از راه طبیعت به آن‌جا می‌رسد و همان‌طوری که می‌داند فلان گیاه در فلان

۱. سوره بقره، آیه ۸۷.

۲. مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص ۴۸۶؛ «و احتج أصحابنا بهذه الآية على أن قضاء الله بالسعادة والشقاوة لازم لا يمكن تغييره، فقالوا إنه تعالى أخبر أنه حقت كلمة العذاب عليهم و ذلك يدل على أنهم لا قدرة لهم على الإيمان، لأنهم لو تمكنوا منه لتمكنوا من إبطال هذه الكلمة الحققة و لتمكنوا من إبطال علم الله و حكمته، ضرورة أن المتمكن من الشيء يجب كونه متمكناً من كل ما هو من لوازمه و لأنهم لو آمنوا لوجب عليهم أن يؤمنوا بهذه الآية فحينئذ كانوا قد آمنوا بأنهم لا يؤمنون أبداً و ذلك تكليف ما لا يطاق و قرأ نافع و ابن عامر حقت كلمات ربك على الجمع و الباقون على الواحد».

۳. دیوان سنایی، قصیده ۱۳۴؛ «سألهای باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب \*\*\* لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن».

وقت میوه می‌دهد و از راه طبیعت به خاصیت گیاهی می‌رسد و همان‌طوری که می‌داند فلان حیوان براساس میل و غریزه خود در فلان وقت این کار را می‌کند، می‌داند که فلان انسان در فلان وقت با میل و آزادی و اختیار خودش گناه می‌کند و فلان انسان در فلان وقت با میل و اراده و آزادی خود اطاعت می‌کند، چرا شما فعل را بدون مبادی حساب می‌کنید؟! اگر در ازل می‌داند که زید معصیت می‌کند، این نکته را هم باید توجه می‌کردید که در ازل می‌داند زید با میل و اراده و اختیار خودش این کار را می‌کند و می‌توانست نکند، چه اینکه آن دیگری با میل و اراده و اختیار خود اطاعت کرد و می‌توانست نکند. پس این‌چنین نیست که علم ازلی علت عصیان باشد، این غایت جهل است، از طرف دیگر خود ذات اقدس الهی قبل از اینکه کاری انجام دهد، به کار خودش عالم است و خدا می‌داند که در آینده چه کاری می‌کند، پس - معاذ الله - باید خدا مجبور باشد! علم خدا به شیئی با مبادی و مبانی صورت می‌گیرد؛ خدا علم دارد که خودش با اراده و اختیار فلان کار را می‌کند، علم دارد که انبیا و صلحا و صدیقین و شهدا با اراده و اختیار اطاعت می‌کنند، خدا علم دارد که کفار و منافقان و ملحدان و مشرکان با اختیار و اراده معصیت می‌کنند، بنابراین جبری در کار نیست.

پرسش: علم اجبار نمی‌آورد.

پاسخ: بله، علم اجبار نمی‌آورد، بنابراین اینکه فخر رازی گفت، چون خدا می‌داند که فلان شخص گناه می‌کند، پس حتماً باید انجام دهد، وگرنه علم خدا جهل است، پاسخ شبهه این است که خدا می‌داند که فلان شخص با اراده و اختیار خود این کارها را می‌کند، پس این استفاده‌ای که ایشان از آیه ﴿حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ﴾ کرده است ناقص است.

پرسش: هر جا علم دارد، همان‌جا کارش را انجام می‌دهد.

پاسخ: بله! البته گاهی علم دارد که در فلان وقت و در فلان سال این کار را انجام می‌دهد، چه اینکه خدا به پیامبران وعده می‌دهد که صبر کنید، در فلان زمان و در فلان مکان نصرت الهی می‌رسد که این مربوط به آینده است، البته این فعلی که گذشته و آینده دارد، این علم فعلی است، وگرنه «وَلَيْسَ عِنْدَ رَبِّكَ صَبَاحٌ وَلَا مَسَاءٌ»<sup>۱</sup>.

### شیوه مقابله اسلام با فرهنگ برده‌داری

اما جریان «عبد» و «أمة» و ملک «یمین» و اینها که سؤال می‌شود، مستحضرید که در نظام ارباب و رعیتی سابق، این «عباد» و این «عبید» و این «اماء» نیازمند به کسانی بودند که در مکتب آنها معارف را یاد بگیرند و دین آمده اینها را به عنوان «عبد» و «أمة» قبول کرده است تا اینها را پروراند و بعد آزاد کند. شما سیره ائمه (علیهم السلام) - مخصوصاً وجود مبارک امام سجاد (علیه السلام) - را ببینید، ایشان بنده‌های فراوانی را می‌خرید که در طول ماه مبارک رمضان روی اینها کار می‌کرد، می‌پروراند و تربیت می‌کرد، روز عید فطر و شب عید فطر اینها را آزاد می‌کرد. اصلاً در حدود پنجاه کتابی که در فقه هست، ما کتاب «رق» نداریم، اما کتاب «عتق» داریم؛ یعنی ما چگونه بنده‌ها را آزاد کنیم و اصل «عبد» و «أمة» گیری برای این بود که انسان اینها را پروراند، وقتی که اینها را تربیت صحیح کرد، آنها را آزاد کند.

### ضرورت گفتمان و اتمام حجت در برابر هتاکان به مقدسات

الآن شما می‌بینید که یک عده واقعاً حیوان ناطق می‌باشند، گرچه صورتاً انسان هستند؛ البته اتمام حجت لازم است، گفتن لازم است، نوشتن لازم است؛ اما خون دل خوردن هم هست، برای اینکه این طور نیست که اینها واقعاً انسان باشند و این طور دست به هتک حرمت بزنند، گاهی قرآن بسوزانند، گاهی کاریکاتور بکشند، اینها حقیقتاً ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ هستند. بارها شنیدید که این کتاب، کتاب ادب است؛ هیچ‌کسی را نمی‌خواهد تحقیر

کند، فحش بدهد، سب و لعن کند. سه راه دارد که انسان بفهمد ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾؛ یا خودش اهل کشف و شهود باشد که باطن افراد را می بیند که این مقدور همه نیست، یا توفیقی نصیب او شود؛ نظیر آن صحابی یا اصحابی که هم در زمان امام سجاد (سلام الله علیه)<sup>۱</sup> و هم در زمان امام باقر (سلام الله علیهما)<sup>۲</sup> در زمان این دو امام در آن صحنه «کثرة الضجيج»<sup>۳</sup> که اول به امام چنین گفتند که حضرت فرمود: این طور نیست، حاجی کم است! وقتی این دو امام بزرگوار، در دو زمان، در همان سرزمین وحی - سرزمین عرفات - پرده از چشم این دو صحابی گرفتند، دیدند که صحنه عرفات، پُر از حیوانات است؛ معلوم می شود کسی که در برابر امام زمان خود بایستد، همین طور است! اگر این طور توفیق شد، آدم به باطن افراد پی می برد یا چند روز صبر کند و بعد می بیند که اینها به چه صورتی محشور می شوند.

### عَلَّتْ احتجاج انبیا با ساقط شدگان از درجه انسانیت

مشکل این است که شما حرف را بخواهید به اینها بفهمانید، نمی فهمند که این انبیا آمدند و به بشر شرف دادند، امنیت دادند، آزادی و کمال دادند، شما اینها را هتک می کنید یعنی چه؟! واقعاً نمی فهمند! لذا انبیا (علیهم السلام) با اینها احتجاج می کردند، برای اینکه ﴿مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُم﴾.<sup>۴</sup> وقتی به انبیا یا به اولیا می گفتند که چرا با آنها صحبت می کنید، با اینکه اینها نمی پذیرند؟! ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۵</sup> و خودشان می گویند: ﴿سَوَاءٌ

۱. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري (علیه السلام)، ص ۶۰۶ و ۶۰۷؛ «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) وَهُوَ وَاقِفٌ بِعَرَفَاتٍ لِلزُّهْرِيِّ: كَمْ تَقْدَرُ هَاهُنَا مِنَ النَّاسِ. قَالَ: أَقْدَرُ أَرْبَعَةَ آلَافٍ أَلْفٍ وَخَمْسِمِائَةٍ أَلْفٍ كُلُّهُمْ حُجَّاجٌ قَصَدُوا اللَّهَ بِأَمَالِهِمْ وَيَدْعُوْنَهُ بِضَجِيجِ أَصْوَاتِهِمْ. فَقَالَ لَهُ: يَا زُهْرِيُّ مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَأَقْلَّ الْحَجِيجِ! فَقَالَ الزُّهْرِيُّ: كُلُّهُمْ حُجَّاجٌ، أَفَهُمْ قَلِيلٌ فَقَالَ لَهُ: يَا زُهْرِيُّ أَذْنُ لِي وَجْهَكَ فَأَدْنَاهُ إِلَيْهِ، فَمَسَحَ بِيَدِهِ وَجْهَهُ، ثُمَّ قَالَ: انْظُرْ. [فَنَظَرُ] إِلَى النَّاسِ، قَالَ الزُّهْرِيُّ: فَرَأَيْتُ أُولَئِكَ الْخَلْقَ كُلَّهُمْ قِرْدَةً، لَا أَرَى فِيهِمْ إِنْسَانًا إِلَّا فِي كُلِّ عَشْرَةٍ أَلْفٍ وَاحِدًا مِنَ النَّاسِ...».

۲. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص ۱۸۴؛ «قَالَ أَبُو بَصِيرٍ لِلْبَاقِرِ (علیه السلام) مَا أَكْثَرَ الْحَجِيجَ وَأَعْظَمَ الضَّجِيجَ فَقَالَ بَلْ مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَأَقْلَّ الْحَجِيجَ أَ تُحِبُّ أَنْ تَعْلَمَ صِدْقَ مَا أَقُولُ وَتَرَاهُ عَيْنًا فَمَسَحَ عَلَى عَيْنَيْهِ وَدَعَا بِدَعَايَاتِ قَعَادٍ بَصِيرًا فَقَالَ انْظُرْ يَا أَبَا بَصِيرٍ إِلَى الْحَجِيجِ قَالَ فَتَنَظَرْتُ فَإِذَا أَكْثَرُ النَّاسِ قِرْدَةً وَخَنَازِيرُ وَ الْمُؤْمِنُ بَيْنَهُمْ كَالْكَوْكَبِ اللَّامِعِ فِي الظُّلُمَاءِ...».

۳. عيون المعجزات، ص ۷۶؛ «كنت مع الباقر (علیه السلام) في الطواف ببیت الحرام، فسمعت كثرة الضجيج فقلت له يا مولای ما اكثر الحجيج و اكثر الضجيج؟ فقال لي ابو جعفر الباقر (ع): يا أبا بصير ما اقل الحجيج و اكثر الضجيج...».

۴. سوره اعراف، آیه ۱۶۴.

۵. سوره بقره، آیه ۶؛ سوره یس، آیه ۱۰.



عَلَيْنَا أَوْ عَظَّتْ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ»<sup>۱</sup> می‌گفتند: «مَعْدِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ»؛ ما اتمام حجت می‌کنیم، وگرنه چگونه می‌شود که انسان نسبت به کسی که مرکز علم و ادب و انسانیت و کرامت و حُسن خُلق است بی‌ادبی کند؟! مشکل اصلی این است که این «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ»<sup>۲</sup> شامل آنها می‌شود. قرآن کتاب سَب و لعن و تحقیر و مانند اینها نیست؛ مستحضرید که قرآن کتاب تحقیق است، نه کتاب تحقیر!

### اعمال قدرت و عقاب پایان بخش کار مشرکان

فرمود که اینها دو، سه کار داشتند که به هیچ‌کدام از کارهایشان نرسیدند و نمی‌رسند و سنت الهی هم در گذشته و حال و آینده این خواهد بود، چه اینکه روش آنها هم در گذشته و حال و آینده همین خواهد بود «هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ»؛ درباره تو هم این کار را می‌کنند! مناظرات فکری راه‌اندازی می‌کنند: «وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ»؛ درباره تو هم این کار را می‌کنند! اما ما درباره هر سه کار اینها، خودمان حضور فعال داریم «فَأَخَذْتَهُمْ»؛ این نشانه آن است که ذات اقدس الهی برای حفظ دین از هر اعمال قدرتی هم در فرصت‌های مناسب بهره می‌گیرد؛ یعنی این فیض از آن حضرت صادر می‌شود. «فَأَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ»؛ یعنی «عِقَابِ»، عقاب من اینها را دامن‌گیر کرد و شما هیچ اثری از اینها می‌بینید که در عالم نیست، آن «حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً» هم از همین قبیل است. «وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا»؛ این اصل کلی است؛ در آیه «علیهم» نفروم، این تعلیق حکم بر وصف «مُشْعِر» به علّیت است، وگرنه آن‌جا فرمود: «فَأَخَذْتَهُمْ» که «هم» ضمیر جمع مذکر غائب است؛ «كَذَبَتْ قَبْلَهُمْ»؛ «مِنْ بَعْدِهِمْ»؛ «بِرَسُولِهِمْ»؛ «فَأَخَذْتَهُمْ» که در همه اینها ضمیر جمع مذکر غائب است؛ این‌جا هم اگر می‌فرمود «كذلك كلمة ربك عليهم» تام بود، اما فرمود: «عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا» تا تعلیق حکم بر وصف «مُشْعِر» به علّیت باشد؛ یعنی اینها در اثر کفر «أَخِذْ»، «مَأْخُودْ» و «مُؤَاخَذْ» شدند و اینها «أَصْحَابُ النَّارِ» هستند.

۱. سوره شعراء، آیه ۱۳۶.

۲. سوره فرقان، آیه ۴۴.

## ضرورت الگوپذیری از فرشتگان حامل عرش الهی

بعد فرمود موجودات خدا که تنها اینها نیستند؛ شما سر بلند کنید بالا را ببینید، عرشیان را ببینید، فرشته‌ها را ببینید، ببینید آنها چه کارهایی می‌کنند تا شبیه آنها باشید؛ بار سنگین تدبیر الهی به دوش آنهاست! مستحضرید که عرش به معنای تخت ظاهری نیست؛ یعنی مقام فرمانروایی است که فعل است، این مقام فرمانروایی به دوش فرشته‌هاست، فرشته‌ها فرمان‌روایان و فرمان‌برداران ذات اقدس الهی هستند که خدا از اینها به «مدبرات»<sup>۱</sup> یاد می‌کند، گاهی ﴿الصَّافَّاتِ صَفًّا﴾<sup>۲</sup>، گاهی ﴿فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا﴾<sup>۳</sup> و گاهی هم تعبیرات دیگری که در سوره «ق» و «حاقه» و مانند آن آمده است، اینها مدبرات امر هستند؛ وقتی امر الهی را تدبیر می‌کنند، پس بار عرش روی دوش اینهاست؛ یعنی مقام فرمانروایی و اینها امر الهی را اطاعت می‌کنند. اینها که حاملان عرش هستند و کسانی که زیرمجموعه اینها هستند و حول عرش هستند و بالاخره در تحت تدبیر حاملان عرش هستند، همگی برای مردان الهی طلب مغفرت می‌کنند که این یک نحوه از شفاعت است که آنها از ذات اقدس الهی می‌خواهند آنها که به راه افتادند، آنها که بیراهه هستند و حرف در آنها اثر نمی‌کند که ما برای آنها طلب مغفرت نمی‌کنیم، آنها که مؤمن هستند و راه افتادند و در مسیر اطاعت تو هستند که کمبودی دارند، گاهی ترک اطاعت است، گاهی فعل معصیت است، چون اینها که معصوم نیستند و لغزش‌هایی دارند، فرشته‌های الهی و حاملان عرش برای اینها طلب مغفرت می‌کنند که این یک نحوه از شفاعت است.

۱. سوره نازعات، آیه ۵: ﴿فَالْمُدْبِرَاتِ أُمْرًا﴾.

۲. سوره صافات، آیه ۱.

۳. سوره صافات، آیه ۲.

حالا برسیم به آن جمله پایانی، فرمود: ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ﴾ کسانی که حاملان عرش هستند و کسانی که اطراف عرش می‌باشند؛ آنهایی که اطراف عرش هستند، در حقیقت از یک نظر به وسیله حاملان عرش تحت تدبیر خدا هستند، ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ﴾ و «الذین حول العرش»، اینها ﴿يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ﴾؛ دائماً تسبیح می‌کنند؛ به صورت فعل مضارع که مفید استمرار است ذکر شده، پس دائماً در تسبیح حق هستند.

پرسش: حمل عرش یعنی چه؟

پاسخ: فرمان‌روایی را اینها اداره می‌کنند، چون عرش به معنای تخت ظاهری که نیست؛ یعنی مقام فرمان‌روایی که این مقام فرمان‌روایی را مدبرات اداره می‌کنند. اگر ذات اقدس الهی ﴿ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ﴾؛ یعنی «ثم استوی علی التدریر». وقتی ذات اقدس الهی می‌خواهد تدبیر کند، حیات را اسرافیل (سلام الله علیه) و زیر مجموعه او اداره می‌کنند، علم را جبرائیل (سلام الله علیه) و زیر مجموعه او اداره می‌کنند؛ اقتصاد و «کیل» و رزق را میکائیل (سلام الله علیه) با زیر مجموعه خود اداره می‌کنند؛ توفی و مرگ را عزرائیل (سلام الله علیه) و زیر مجموعه او اداره می‌کنند. این ﴿مُطَاعٍ ثُمَّ آمِينَ﴾؛<sup>۱</sup> یعنی بعضی مطیع هستند و بعضی مطاع می‌باشند؛ ﴿تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا﴾<sup>۲</sup> که زیر مجموعه عزرائیل (سلام الله علیه) هستند نیز از همین قبیل است؛ علم هم همین‌طور است. فرشته‌هایی که حاملان علم هستند ﴿بِأَيِّدٍ سَفَرَةٍ \* كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾،<sup>۳</sup> اینها زیر مجموعه جبرئیل (سلام الله علیه) هستند؛ این چهار بزرگوار و زیر مجموعه آنها، اینها حاملان مقام تدبیر الهی می‌باشند و هر کاری که ذات اقدس الهی بخواهد انجام دهد، دستور می‌دهد و اینها انجام می‌دهند.

۱. سوره تکویر، آیه ۲۱.

۲. سوره انعام، آیه ۶۱.

۳. سوره عبس، آیات ۵ و ۱۶.

## عدم تعارض کلام امام سجاده (علیه السلام) با مدبر امور بودن حاملان عرش الهی

البته آن بیان نورانی امام سجاده (سلام الله علیه) در همان اول دعای «ابوحمزه ثمالی» و همچنین در بخش‌های میانی آن دعا، این است که خدایا انجام امور دو راه دارد و این دو راه جدای از هم نیستند؛ دستور می‌دهید که فرشته‌ها و مأموران و مدبران الهی این کار را انجام دهند، اما همه جا خودت هم حضور داری، نه اینکه - معاذ الله - تو سر سلسله باشی و اینها سلسله‌جنبان باشند و در وسط و آخر راه، اینها حضور داشته باشند و شما حضور نداشته باشید! شما همه جا حضور دارید، یک؛ شما به ما از همین مدبران و مأموران نزدیک‌تر هستی، دو؛ این راه میان‌بر فقط به دست شماست، سه؛ ما اگر بخواهیم بگوییم «يَا اللَّهُ مِنْ غَيْرِ شَفِيعٍ»، این - معاذ الله - انکار شفاعت نیست؛ یعنی بدون شفاعت هم می‌شود کار کرد «بِغَيْرِ شَفِيعٍ»؛<sup>۱</sup> اگر ما حال داشتیم و گفتیم «یا الله» جواب ما را می‌دهی، منتها ما آن حال را نداریم که بدون وسیله، بدون شفیع و بدون ارتباط با چیزی با تو رابطه داشته باشیم، وگرنه تو حضور داری! این از دقایق قرآن کریم است که آمده فرموده «قُرْب» و «بُعْد» یک اضافه «متخالفة الاطراف» است. ما هرچه شنیدیم و گفتیم و خواندیم و دیدیم این است که «قُرْب» و «بُعْد» یک اضافه «متوافقة الاطراف» بود، قرآن آمده فرموده نه خیر! یک چیز دیگری هم هست که شما نشنیدید و نخواندید؛ آن این است که ما یک اضافه «متخالفة الاطراف» داریم. «قُرْب» و «بُعْد» جزء اضافات است؛ یعنی اگر «الف» به «باء» نزدیک بود، «باء» هم به «الف» نزدیک است؛ این چنین نیست که این دیوار شرقی به این دیوار غربی نزدیک باشد و دیوار غربی از دیوار شرقی دور باشد، این شدنی نیست و اینها جزء اضافه‌های «متوافقة الاطراف» است که طرفین شبیه هم هستند؛ اما دین آمده گفته نه خیر! همین «قُرْب» و «بُعْد»ی که شما خیال می‌کنی اضافه «متوافقة الاطراف» است، درباره ذات اقدس الهی و مدبران زیر مجموعه آن و انسان، گاهی اضافه «متخالفة الاطراف» می‌شود؛ یعنی «الف» به «باء» نزدیک است؛

۱. مصباح‌المتجهد و سلاح‌المتعبد، ج ۲، ص ۵۸۲: «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنَاذِرُهُ كُلَّمَا شِئْتُ لِحَاجَتِي وَأَخْلُو بِهِ حَيْثُ شِئْتُ لِسِرِّي بِغَيْرِ شَفِيعٍ فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي».

ولی «باء» از «الف» دور می‌باشد. چنین چیزی سابقه نداشت که ما «قُرب» و «بُعد» داشته باشیم که یکی به دیگری نزدیک باشد و آن دیگری از این یکی دور باشد. فرمود ذات اقدس الهی ﴿أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾<sup>۱</sup> است که با همه هست و از همه چیز به شما نزدیک‌تر است؛ اما یک عده ﴿يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾<sup>۲</sup> بعد برای این کار مثال زدند؛ مثل اینکه کسی دوستی دارد، به او خیلی علاقه‌مند است، سال‌ها در هجر او می‌سوزد، آن دوست از سفر برگشت و آمد کنار او نشست و او نمی‌دید و از دور خدایا می‌کرد!

بی دلی در همه احوال خدا با او بود \*\*\* او نمی‌دیدش و از دور خدا یا می‌کرد<sup>۳</sup>

این دوست به او نزدیک است؛ ولی در اثر کوری از او دور است. اگر کسی ﴿أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي﴾<sup>۴</sup> شد، اگر - معاذ الله - کسی ﴿لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾<sup>۵</sup> شد این از خدا دور است، با اینکه خدا ﴿أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ است.

بنابراین این بیان نورانی امام سجاد در دعای ابوحمزه ثمالی هم اول و هم میانی آن که خدایا دو راه داری! این طور نیست که حالا شما با مدبرّات کار کنی خودت حضور نداشته باشی که ما حتماً به وسیله مدبرّات - حالا یا اهل بیت یا انبیا یا فرشته - بخواهیم به شما برسیم، نه! در هر جایی شما حضور داری، یک؛ به ما از آنها نزدیک‌تری، دو؛ به ما از خود ما هم نزدیک‌تری، سه؛ منتها آدم نمی‌بیند مطلب دیگری است. فرمود که حاملان عرش این کار را می‌کنند و اینها مأموران هستند.

۱. سوره ق، آیه ۱۶.

۲. سوره فصلت، آیه ۴۴.

۳. دیوان حافظ، غزل ۱۴۳.

۴. سوره کهف، آیه ۱۰۱.

۵. سوره حج، آیه ۴۶.

این الفاظی که در حجاز بود، قرآن این الفاظ را، ادبیات و لغات را زنده کرد! هیچ لغتی در حجاز نبود که این معانی عرش و کرسی و لوح و فرشته‌ها و اینها را معنا کند، همه اینها افقی بودند و زمینی، اینها را پروراند و آسمانی کرد. این الفاظ که گفته می‌شود برای ارواح معانی وضع شد، آنها متوجه نشدند! آنها هرگز با وسعتی که در لغت عرب هست، از سطح زمین و یا آسمان ظاهری بالاتر نمی‌روند؛ اینها برای انواع و اقسام صداها، شتر و صداها، حیوانات نام دارند و از این جهت لغت عرب غنی است؛ شتر وقتی می‌خواهد اعلام خستگی کند، صدایش چگونه است و چه نامی دارد؟ وقتی می‌خواهد بار ببرد، صدایش چه نامی دارد؟ وقتی می‌خواهد بچه‌اش را صدا کند، صدایش چه نامی دارد؟ گوسفندها و گاوها هم همین‌طور هستند که برای هرکدام از اینها نام دارند. تنها سال‌ها و نام‌های سنین گاو و گوساله نیست که در کتاب زکات مطرح است، این موارد را خوب در لغت عرب دارند؛ اما فرشته یعنی چه؟ عرش یعنی چه؟ وحی یعنی چه؟ الهام یعنی چه؟ بینایی دل یعنی چه؟ اینها در لغت عرب سابقه نداشت. این فرصت را ذات اقدس الهی به وسیله انبیا به این عربی مبین داد، این فرهنگ را این ادبیات را زنده کرده است؛ لذا خیلی‌ها می‌گفتند که ما نمی‌فهمیم که شما چه می‌گویید، بعد حضرت تشبیه می‌کرد و از باب تشبیه معقول به محسوس، کم‌کم به اینها می‌فهماند.

### صفات ویژه فرشتگان و ادعای آنان برای رفع مشکل مؤمنان

غرض این است که ذات اقدس الهی به پیامبر فرمود به مردم بگو که موجودات عالم همه ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ نیستند؛ همه اینها نیستند که ﴿يُؤْذِنُوا بِهِ الْحَقُّ﴾ باشند؛ همه اینها نیستند که ﴿هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ﴾ باشند. بزرگان و فرشتگان عالم هم خودشان پاک هستند و هم جامعه را به پاکی دعوت می‌کنند و هم برای تکمیل ناقص‌ها و تصحیح معیبه‌ها و تتمیم افتاده‌ها دست به دعا برمی‌دارند.

این کلمه «یا» و کلمه «رَبَّنَا» در آن جمله اول محذوف است؛ ملاحظه فرمایید: ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ﴾ خودشان اهل تسبیح هستند، معنای تسبیح این است که خدایا هیچ نقصی در تو نیست، وقتی هیچ نقصی در تو نباشد جود و کرم و سخا و وفا هم در تو لبریز است ﴿يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ﴾؛ خودشان هم به خدای سبحان مؤمن می‌باشند، ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾، چگونه ﴿يَسْتَغْفِرُونَ﴾؟ «يقولون ﴿رَبَّنَا﴾» که این «يقولون» محذوف است؛ این «يقولون» محذوف است هم در ﴿رَبَّنَا﴾ی اول و هم در ﴿رَبَّنَا﴾ی دوم؛ یعنی این‌چنین دعا می‌کنند: می‌گویند پروردگارا! اینها که راه افتادند مشکلشان را، کمبودشان را، نقصشان را و عییشان را برطرف بکن!

### عدم شمول دعای فرشتگان بر غیر مؤمنین و علت آن

اینها اصلاً با غیر مؤمن کاری ندارند؛ لذا آنچه در سوره مبارکه «شوری» آمده که ﴿يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾ آن‌جا را کاملاً معنا کردند؛ آیه پنج سوره مبارکه «شوری» این است که ﴿تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾ که ذیل این آیه نقل کردند اینکه خدا فرمود فرشته‌ها برای ﴿مَنْ فِي الْأَرْضِ﴾ استغفار می‌کنند،<sup>۱</sup> اینها غیر مؤمن را نمی‌بینند، چون غیر مؤمن تاریک است، آن کسی که ﴿جَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾<sup>۲</sup> او را می‌بینند، پس این ﴿يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾؛ یعنی کسانی که می‌بینند و آن همان مؤمنون هستند؛ این‌طور نیست که اینها اطلاق و تقيید باشد، ما این مطلق را به آن مقید تقيید کنیم! این‌طور نیست که آیه معنایش این باشد که ﴿يَسْتَغْفِرُونَ﴾ برای هر کسی که در زمین هست! این‌طور نیست! اینها ﴿يَسْتَغْفِرُونَ﴾ برای کسی که او را می‌بینند.

پرسش: بنابراین این آیه‌ای که شما تلاوت کردید دلیلشان است؟

۱. جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص ۶: «و يسألون ربهم المغفرة لذنوب من في الأرض من أهل الإيمان به...».

۲. سوره انعام، آیه ۱۲۲.

پاسخ: نه! آنجا درباره حاملین عرش هستند و اینجا درباره حاملان عرش نیست، بلکه درباره خود مطلق ملائکه است. در سوره مبارکه «شوری» برای ملائکه است و در سوره مبارکه «غافر» که محل بحث است، آن خصوص ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ﴾ عنوان عنصر محوری بحث است.

بعد فرمود که خدایا! درست است تو رحیم و علیم هستی، اما اینجا محور بحث رحمت است؛ لذا کلمه رحمت را قبل از علم ذکر فرمودند، چون درخواست شفاعت و رحمت است، اول رحمت را ذکر کردند ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً﴾؛ رحمت تو واسعه است، چه اینکه خودتان فرمودید: ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾.<sup>۱</sup>

### تعداد حاملین عرش در دنیا و آخرت

پرسش: ...

پاسخ: همین! دو احتمال بود: یکی اینکه آنها حاملان عرش هستند و حاملان و مسئولان حفظ فرشتگانی می باشند که حول عرش هستند یا نه! ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ﴾، یک؛ «و الذين هم حول العرش»، دو؛ مدبران و ملائک دیگری که اینها مسئولیت حمل عرش ندارند؛ ولی مسئولیت کارهای دیگر هم دارند. امروز مسئولیت اصلی حمل عرش به عهده چهار فرشته است، همین ملائکه چهارگانه معروف؛ ولی در معاد دارد که ﴿وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ﴾؛<sup>۲</sup> آن روز حاملان عرش هشت نفر هستند که چهار نفر آنها را گفتند که از اهل بیت (علیهم السلام) هستند و چهار نفر از آنها هم همان حاملان معروف می باشند. در قیامت است برای اهمیت و عظمت کار - که اولین و آخرین یکجا جمع می شوند - تدبیر روی دوش هشت نفر است ﴿وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ﴾؛ اما الآن حاملان عرش، برابر روایاتی که هست همین چهار فرشته بزرگوار هستند. غرض این است که ﴿يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۶.

۲. سوره حاقه، آیه ۱۷.



فِي الْأَرْضِ ﴿ این طور نیست که مطلق باشد و معنای آیه این باشد که برای هر کسی که در زمین است طلب مغفرت کند تا ما احتیاج داشته باشیم و بگوییم که آیه هفت سوره مبارکه «غافر» مقید اطلاق یا عموم آیه پنج سوره مبارکه «شوری» است؛ در آن جا هم گفتند که ﴿يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾، ﴿مَنْ فِي الْأَرْضِ﴾ عبارت از خصوص مؤمنین است، برای اینکه فرشته‌ها غیر مؤمن را نمی‌بینند، آنهایی که تاریک هستند دینی نیستند، اینها که ﴿وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشَى بِهِ فِي النَّاسِ﴾ آنها دیدنی می‌باشند.

سرّ طلب مغفرت فرشتگان برای تائبان با توجه به فراگیری رحمت الهی  
فرمود: ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْماً﴾؛ این طلیعه دعای آنهاست که خدایا رحمت تو فراگیر است؛ منتها اعمال این رحمت به عنایت شماست، همه جا این رحمت حضور دارد؛ ولی هیچ کس نمی‌تواند از رحمت تو استفاده کند، مگر به اذن تو! ﴿رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا﴾؛ اینها که توبه کردند، این طور نیست که حالا توبه اینها واجد جمیع شرایط و فاقد جمیع موانع باشد، این طور نیست و بالاخره کمبودی هم دارند؛ لذا آن آیه معروف که ﴿يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ﴾<sup>۱</sup> که در سوره مبارکه «توبه» گذشت، آن جا در ذیل آن آیه ملاحظه فرمودید که ظاهراً باید این چنین گفته می‌شد که «يَقْبَلُ التَّوْبَةَ مِنْ عِبَادِهِ»، قبول با «مِنْ» استعمال می‌شود نه با «عَنْ»؛ از او قبول کرد؛ یعنی «منه»! باید گفته می‌شد: «يَقْبَلُ التَّوْبَةَ مِنْ عِبَادِهِ»؛ اما کلمه «عَنْ» که مفید تجاوز است عمداً به کار رفت؛ یعنی این توبه این طور نیست که حالا صد درصد واجد جمیع شرایط باشد، بلکه کمبودی هم دارد. ذات اقدس الهی طرزی توبه تائبان را قبول می‌کند که با تجاوز همراه است، با عفو و با گذشت همراه است «يَقْبَلُ التَّوْبَةَ متجاوزاً عن سيئاتهم الباغية»، این چنین است!

پرسش: البته رحمت خدا حاکم بر علم خداست.

پاسخ: نه، علم خدا ذاتی خداست، برای اینکه این جا محل احتیاج است. رحمت خدا هیچ وقت حاکم بر علم نیست، چون رحمت صفت فعل است و علم صفت ذات است، البته رحمت فعلی با علم فعلی مطلب دیگری است و رحمت خدا برابر با علم خداست؛ او می‌داند که به چه کسی رحمت کند و علم است که حاکم بر رحمت است؛ نقشه را از علم می‌کشد و رحمت اجرا می‌کند و به دنبال آن مرحومین بهره می‌برند.

﴿رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ﴾؛ اینها که توبه کردند، گذشته را باید ترمیم کنند و آینده هم حفظ کنند که واقعاً توبه حقیقی شود. ﴿وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾؛ این طور نیست که حالا اینها توبه کردند توبه‌شان صددرصد واجد جمیع شرایط باشد، ﴿رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ﴾؛ اینها که توبه کردند دیگر حالا اهل جهنم نیستند؛ حالا از کجا مشخص است که اهل بهشت هستند؟ شما لطف کنید اینها را اهل بهشت قرار دهید، چون به دستور شما توبه کردند و خود توبه واجب است، اینها به فرمان شما به این واجب عمل کردند. ﴿وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنِ الَّتِي وَعَدْتُهُمْ﴾؛ شما وعده دادید این مؤمنین را که به بهشت ببرید. برخی‌ها هستند با اعضای خانواده خودشان در بهشت با هم جمع شوند، البته مستحضرید که بعد از موت کسی خانواده ندارد، پدر و پسر نیست، چون همه از خاک برمی‌خیزند؛ ولی به علاقه «ما کان»، کسانی که در دنیا فرزند یکدیگر یا پدر و مادر بودند و امثال آن، این انسی میان آنان است که دارد ﴿الْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ﴾؛<sup>۱</sup> ما ذراری بعضی‌ها را به خود آنها ملحق کردیم که در بهشت اعضای خانوادگی دارند و یک انس بیشتری با هم دارند؛ این جا فرشته‌ها عرض می‌کنند خدایا اینها را بیامرزا! ﴿وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ﴾ اینها را هم بیامرزا! اما از این آیه استفاده نمی‌شود که اینها یک محدوده خانوادگی تشکیل می‌دهند، از آن آیه که می‌فرماید: ﴿الْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ استفاده می‌شود.

## تبدیل سیئات به حسنات مشروط به دعای فرشتگان و شفاعت شافعان

پرسش: ... آیه دارد که سیئاتی که دارند را به خوبی تبدیل می‌کنیم.

پاسخ: آنها در صورتی که اگر کسی توبه کرده باشد ﴿يُبدِلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾<sup>۱</sup> آن سیئات را به حسنات تبدیل می‌کنیم؛ خود همین یک وعده و بشارت است که این به وسیله دعا و شفاعت انبیا انجام می‌شود؛ خود اینها با توبه این توفیق را ندارند که سیئاتشان به حسنات تبدیل شود، اینکه فرمود شما جبران کنید، برای همین است! کمبود را که جبران کنید؛ یعنی بدی‌ها را به خوبی‌ها تبدیل کنید، آنچه را که اینها نکردند، شما به حساب اینها بنویسید! اگر عیب دارد، تصحیح کنید! نقص دارد، تکمیل کنید! اینها همان عنایت الهی است که با شفاعت اهل بیت (علیهم السلام) و با شفاعت فرشته‌ها تبدیل می‌شود؛ اما از این آیه استفاده نمی‌شود که اینها یک انجمن و محفل خانوادگی تشکیل می‌دهند، اینها آبا، ذراری و فرزندان‌شان بخشیده می‌شوند؛ اما حالا باهم به سر می‌برند یا نه؟ از آن آیه‌ای که دارد ﴿الْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ استفاده می‌شود، ﴿إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

«و الحمد لله رب العالمین»